اندیشه‌دینی

تحریف مفهوم توحید در عصر کنونی

در روزگار ما یکی از تأسف‌انگیزترین چیزها که باید برای همه پیام‌آوران رهاسازی انسان همچون فاجعه‌ای تلقی شود، تحریف مفهوم توحید است، یعنی تحریف اصولی‌ترین محتوای ادیان، زیرا هیچ مفهوم دیگری را نمی‌توان نشان داد که در سراسر تاریخ بدین اندازه به کار رهاسازی انسان آمده و مبشر نجات خلق‌های ستمدیده باشد. در تاریخ تا آنجا که دانسته‌ایم، بعثت‌ها و نبوت‌ها عموماً تحولاتی بوده‌اند در جهت سودمندی انسان و نجات مستضعفان و فرودستان و بر ضد ستم‌ها و تبعیض‌ها و تجاوزها. هسته اخلاقی تمام ادیان بزرگ به گفته آریش فروم، آرمان‌های: دانش، عشق برادرانه، کاهش رنج‌ها، استقلال و حس مسئولیت است. این آرمان‌ها همه در اصل توحید خلاصه شده‌اند. پیامبران با شعار توحید، هم تمامی مقصود خود را مطرح می‌ساخته‌اند و هم آن را مبارزه‌ای که از طرح این شعار در می‌گرفت، در عالم واقعیت، پیاده می‌کرده یا آن را به تحقق نزدیک می‌نموده‌اند. در این صورت ناشناخته ماندن یا تحریف معما و محتوای توحید و اکتفا به یک برداشت سطحی و صرفاً ذهنی، به راستی باید موضوعی تأسف‌آور تلقی شود، نه فقط برای معتقدان به جهان‌بینی توحیدی که برای همه پی‌جویان و مدعیان آن آرمان‌ها. شعار «لا اله الا الله» در درجه نخست، متوجه همان کسانی بوده است که با آن به خصومت برخاسته‌اند، یعنی طبقه مسلط و قدرتمند جامعه. وقتی مشاهده می‌کنیم که طبقات قدرتمند جامعه، نخستین کسانی بوده‌اند که کمر به ستیزه با ادیان بسته و از بذل هیچ کوششی در این راه دریغ نکرده‌اند، به روشنی درمی‌یابیم که دین و نهضت‌های دینی در طبیعت خود، به آهنگ مخالفت با این طبقات است، با زورمندی و زراندوزی‌شان و اصولاً با طبقه‌بندی‌ای که آنان را از دیگران بدین صورت متمایز و جدا می‌سازد. برای اینکه بتوانیم توحید را از دیدگاه تعرضش بر سلطه‌های اجتماعی مورد تعمق قرار دهیم، لازم است قبلاً بدانیم که توحید برخلاف برداشت عامیانه رایج که آن را صرفاً یک نظریه فلسفی و ذهنی تلقی می‌کند، یک نظریه زیربنایی در مورد انسان و جهان و توسط یک دکترین اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است. در میان واژه‌های مذهبی و غیرمذهبی کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که تا این حد، پربار مفاهیم انقلابی و سازنده و ناظر به ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی و تاریخی انسان باشد، تصادفی نبوده است که همه دعوت‌ها و نهضت‌های الهی در طول تاریخ، با اعلان یگانگی خدا و ربوبیت و الوهیت انحصاری او، آغاز می‌گردیده است.

برگرفته از کتاب روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا
نوشته آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای صص ۲۲-۱۹.

اندیشه سیاسی

سید میثم میرتاج‌الدینی

تحلیل سیدالشهدا(ع) از درد و درمان و نسخه ایشان برای سلامت جامعه

امام حسین(ع) اصل بیماری را «یزید» می‌دانست

پزشک نسخه می‌نویسد، اما پشتوانه مهم این نسخه‌نویسی علاوه بر دانش کافی از وضعیت بیمار، تصویری است که از سلامتی دارد. او می‌داند سلامتی و حالت طبیعی چیست که اگر این وضعیت بر هم خورد، یعنی بیماری رخ داده است. نسخه‌ها هم برای بازگرداندن فرد بیمار به سلامتی نوشته می‌شوند.

در یک مقیاس بزرگ‌تر، جامعه گاهی بیمار می‌شود و در شرایط بحران قرار می‌گیرد. اینجاست که پای فلسفه سیاسی به زندگی‌ها باز می‌شود تا تصویر سلامتی را نمایان سازد. کسی هم که به عنوان نظریه‌پرداز سیاسی برای این جامعه نسخه می‌پیچد، مبتنی بر یک فلسفه سیاسی، تصویری از وضعیت سلامت دارد. همچنین باید دانست که اساساً در وضعیت‌های بحرانی نظریه‌های سیاسی می‌شکفند. چنانچه توماس اسپریگنز می‌نویسد: «بسیاری از برجسته‌ترین نظریه‌های سیاسی در واکنش به درهم‌ریختگی یا خطر درهم‌ریختگی نظم مدنی نوشته شده‌اند.» (فهم نظریه‌های سیاسی، ص۵۶)

حال با این مقدمه می‌توان رفت سراغ جامعه مسلمانان در عصر امام حسین(ع). ما بدون آنکه بدانیم امام حسین(ع) چه تصویری از سلامت جامعه دارد و جامعه زمانه خود را دچار چه بحران و بیماری می‌داند، نمی‌توانیم قیام حضرت را به خوبی و درستی تحلیل کنیم چراکه نمی‌توان تصویر سلامت را از یک فلسفه سیاسی چپ مارکسیستی یا راست لیبرالی گرفت و سپس بر حرکت امام حسین(ع) تحمیل کرد، بی‌آنکه سراغ تصویر خود امام از سلامت جامعه برویم.

افتادن در دام پارادایم‌های تحلیلی موجود چپ و راست، ثمره بی‌توجهی به آسیب‌شناسی امام حسین(ع) از وضعیت موجود و غفلت از وضعیت مطلوب حضرت است. اگر یکی متأثر از نگاه چپ مارکسیستی قیام امام حسین(ع) را منحصر در دستیابی به حکومت تلقی کند و در طرف مقابل کسی متأثر از لیبرال‌دموکراسی هدف حرکت امام را صرفاً صیانت از حق مشارکت مردم در امر حکومت و شوریدن اصلاحی علیه حاکمیت استبدادی قلمداد کند، امام حسین(ع) دلخواه خود را تحلیل کرده است نه حقیقت آنچه در تاریخ رقم خورده است، از این رو باید پرسید: «امام حسین(ع) مهم‌ترین بیماری و بحران عصر خویش را چه می‌دانست؟»

رجوعی به کلمات برجای مانده از سیدالشهدا(ع) نشان می‌دهد اصل بیماری و بحران «یزید» است، یزید، هم به منزله شخصی با صفات و روحیاتی مشخص و هم به مثابه شخصیتی از یک جریان و حزب و قبیله خاص.

به بیان دیگر گاه بیماری، ظلم موردی حاکم است و گاه بیماری، وجود حاکمیت. گاه رفتار یک حاکم ناعادلانه است و گاه به قدرت رسیدن یک حاکم ناعادلانه.

> هر تشخیص بیماری، نسخه درمان خود را می‌طلبد و هر نسخه درمانی، پشتوانه‌ای از تصویر سلامتی دارد. اگر تصویر ما از سلامتی جامعه، صرفاً «قدرتمند کردن جامعه» باشد و اگر بیماری را صرفاً استبداد یا نبود حق دخالت در حکومت توسط مردم بدانیم، حرکت امام حسین(ع) یک راه درمان و یک اصلاح موردی بود به هدف بازپس‌گیری حق مردم، نه قیام برای براندازی حکومت اموی

درباره یزید این هر دو صدق می‌کند؛ چه آنجا که ماجرای بیعت با یزید به عنوان ولیعهد پدید می‌آید و امام حسین(ع) در برابر این درخواست معاویه، سفت و سخت مقاومت می‌کند و سعی دارد با روشنگری، تمام خواص جامعه را با خود همراه کند و چه آنجا که یزید بر تخت نشسته و از امام حسین(ع) بیعت می‌خواهد و پاسخ می‌شنود: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام، اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید. وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: اَلْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلی آلِ اَبی سُفیانَ» «باید فاتحه اسلام را خواند وقتی شبانی چون یزید بر سرنوشت مسلمانان و اسلام حاکم شود. از جدم رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است». (بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۶) این یعنی نه تنها مشکل اصلی جامعه یزید فاسق و فاجر که بالاتر به خلافت رسیدن آل‌ابوسفیان است. همچنین در نامه امام حسین(ع) به معاویه آمده است: گفته بودی مردم را داخل فتنه نکنم، ولی من فتنه‌ای بزرگ‌تر از امارت و حکومت تو نمی‌شناسم. گفته بودی، به خودت و دینت و امت محمد(ص) نگاه کن، ولی به خدا سوگند، هیچ چیزی را برتر از جهاد با تو نمی‌دانم. معاویه تقوای الهی را پیشه ساز و بدان خداوند را کتابی است که در آن هیچ کوچک یا بزرگی را از آن فرو نمی‌ماند، مگر آنکه آن را شمارش می‌کند. بدان، خداوند هرگز کسانی را که توبه به ظن و گمان خود آنان را کشتی فراموش نخواهد کرد. همچنین کار تو را که می‌خواهی کسی را که شراب می‌نوشد و با سگ‌بازی می‌کند، به عنوان خلیفه مسلمانان معین کنی. من سرانجام تو را به جز اینکه عذاب خداوند را در پی خواهد داشت نمی‌بینم، تو با این کار دنیای خود را نابود و رعیت را نیز ضایع می‌کنی.

در همین بخش از نامه امام حسین(ع) پس از شناسایی درد و بیماری و بحران زمانه خویش، به نسخه درمانی هم اشاره می‌کند و آن چیزی نیست جز جهاد، مبارزه و براندازی امویان.

به عنوان شاهدی دیگر می‌توان به خطبه حضرت در منزلگاه بیضه اشاره کرد؛ آنجا که بیماری‌های فراوان حکومت اموی را برمی‌شمارد که همه بازگشت به یک درد دارد و آن حکومت بنی‌امیه است و سپس نسخه درمان را مبارزه با چنین حکومتی عنوان می‌کند:

أَیهَا النّاسُ؛ إنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ الله، ناکثاً لِعَهْدِ الله، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ الله، یعْمَلُ فِی عِبادِالله بِالاثْمِ وَ الْعُدْوانِ فَلَمْ یغَیرْ عَلَیه بِفِعْل، وَ لاَ قَوْل، کانَ حَقّاً عَلَی الله أنْ یدْخِلَه مَدْخَلَهُ»؛ ای مردم! پیامبر خدا(ص) فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا(ص) مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت برنخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیندازد.»

به باور امام حسین(ع) نسخه چنین درد و بحرانی، مبارزه و جهاد است و نتیجه طبیعی جهاد از دو حال خارج نیست:

الف) رسیدن به حکومت و امری که حضرت آن را حق خود می‌داند: «إنّی أحقّ بهذا الامر لقرابتی برسول الله.»

ب) نیل به شهادت که باز حضرت در جایی خود از آن خبر داده بودند: «اُخْرُجْ فَإنَّ اللّهَ قَدْ شاءَ اَنْ یراک قَتیلا... إنَّ اللّهَ قَدْ شاءَ أَنْ یریهُنَّ سَبایا» (بحارالانوار ج۴۴ ص۳۶۴).

هر تشخیص بیماری، نسخه درمان خود را می‌طلبد و هر نسخه درمانی، پشتوانه‌ای از تصویر سلامتی دارد. اگر تصویر ما از سلامتی جامعه، صرفاً «قدرتمند کردن جامعه» باشد و اگر بیماری را صرفاً استبداد یا نبود حق دخالت در حکومت توسط مردم بدانیم، حرکت امام حسین(ع) یک راه درمان و یک اصلاح موردی بود به هدف بازپس‌گیری حق مردم، نه قیام برای براندازی حکومت اموی. طبعاً به دنبال چنین دیدگاهی ادعا می‌شود: امر به معروف امام صرفاً شامل حال حکومت بوده نه مردم زمانه، در حالی که اصل بیماری و بحران از منظر سیدالشهدا(ع) به قدرت رسیدن بنی‌امیه با مصداق شخص یزید است، از این رو براندازی حکومت یزید امری واجب است که اگر مردم همراهی نکنند، نشان از مرگ اراده مردم دارد که جز با شهادت و خون درمان نمی‌شود (ر.ک: امامان اهل بیت(ع) اثر شهید سیدمحمدباقر صدر).

همچنین باید تأکید کرد، تصویر امام حسین(ع) از وضعیت سلامت جامعه، رسیدن به دموکراسی نیست تا مطابق این فلسفه سیاسی، نظریه سیاسی امام را اصلاح کردن به منظور قدرتمند کردن جامعه بدانیم. تصویر امام حسین(ع) مبتنی بر فلسفه سیاسی اسلام است که در آن نباید حاکم از آل ابوسفیان باشد، لذا نظریه سیاسی مبتنی بر چنین فلسفه سیاسی را باید از کلام امام بیرون کشید نه آنکه برای آسان کردن تحلیل قیام، دست به پارادایم‌های از پیش‌مهیا بزنیم، بی‌توجه به آنکه خود سیدالشهدا(ع) در باب بیماری زمانه و راه درمان آن چه نظری دارد.

اندیشه خانواده

بلای خانمان‌سوز «فُکلی»!

حدیث عارف‌پور

در میان اهالی اندیشه معروف است که غرب وقتی می‌خواست وارد جهان ایرانی شود یا به تعبیر برخی به جهان ایرانی حمله و تجاوز کند، ابتدا با ابزار و تکنولوژی سراغ ما آمد. طلایه و کاکلی که از آن جهان نمایان شد، همین بود و البته در همین حد نماند تا آنکه دم خروس فلسفه و بنیادهای نظری‌اش هم بیرون زد. در مواجهه ایران و ایرانی با غرب و تمامی دستاوردها و البته اندیشه‌های بنیادین و فلسفه‌هایش، بسیاری به سخن آمده‌اند که شاید مشهورترین آنها از جهت آغازکنندگان جلال آل‌احمد باشد با کتاب غرب‌زدگی‌اش که دوست و دشمن بسیار هم دارد، لکن پیش از جلال دیگرانی هم بوده‌اند که به غرب اندیشیده و از برای جهات مختلفه هجومش سنگر سخن ساخته‌اند تا برای بی‌پناهان، سپری ولو کم‌جان بسازند. در این میان می‌توان به سیدفخرالدین شادمان و کتابش با عنوان «تسخیر تمدن فرنگی» اشاره کرد.

وی در این کتاب کارهای بسیاری کرده از جمله آنکه همان ابتدا به سال‌های زیسته در دل فرهنگ

فرنگی اشاره کرده است و تجربیات برآمده را با ما سهیم می‌شود.

وی می‌نویسد: «می‌خواهم برای هموطنانی که پس از ۱۵سال اقامت در فرنگ به دیدن‌شان شادمان شده‌ام کلمه‌ای چند بنویسم اما در فکرم که چه باید نوشت؟! آیا دیده را نادیده و شده را ناشده بگیرم و مصیبت‌های ایران را از یاد ببرم و مانند کسانی که مدعی اصلاح کردن جمیع امور ایران شده‌اند و جز گمراه کردن ایرانی قصدی ندارند، همه بدبختی‌ها را از خط و زبان فارسی و حفظ آداب و سنن خوب ملی بدانم و بنویسم که تا شعر فارسی را از میان نبریم و از چپ به راست ننویسیم و الفاظ نادرست پر از پ و چ و ژ و گ را جانشین لغات درست خوش‌آهنگ نکنیم و در تیرماه در بندرعباس گوشت خوک نخوریم و به قدر بعضی از ممالک فرنگ فرزند حرام‌زاده و زن و شوهر طلاق گرفته نداشته باشیم و برای خشنودی آخوندفرنگی به سه‌گانگی خدای یگانه و یگانگی خدای سه‌گانه اقرار نیاوریم؛ کار ما به سامان نمی‌رسد؟» (ص۳).

واضح است که شادمان در شرایطی سخن می‌گوید که بسیاری از مستفرنگ‌ها و غرب‌مشتاقان و شیفتگان جهان اروپایی- امریکایی، علت عقب‌ماندگی ایران را به زبان فارسی و سپس نحوه فکر کردن و بعد آداب و رسوم و بسیاری از امور که فرهنگ نام دارد، بازگردانده‌اند و حالا شادمان خود را در برابر چنین هجویات و بافندگی‌هایی دیده که مارک علمی و برچسب روشنفکری هم دارند. او در ادامه انگیزه خودش در باب تألیف کتاب تسخیر تمدن فرنگی را اینگونه دردمندانه شرح می‌دهد: «در ایامی که بعضی از ایرانیان بی‌خبر از حقایق تمدن فرنگی تقلید کارهای ناشایسته را تمدن می‌خوانند و به دست خود می‌خواهند تمدن ۲هزارو۵۰۰ساله ایران را نابود کنند، بر خود واجب می‌دانم که در نخستین رساله‌ای که بعد از سفری دراز به آستانه ملت بزرگ ایران تقدیم می‌کنم، یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی را مورد بحث قرار دهم و امیدوارم که جوانان مملکت این هدیه ناچیز را از من قبول کنند.» (ص۴)

این مهم‌ترین مسئله اجتماعی ایران در نگاه شادمان چیست؟ او خودش از آن به عنوان بلای خانمان‌سوز یاد می‌کند: امروز ایرانی به بلایی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده است. خانمان‌سوز بلایی که ریشه‌اش را خشک خواهد کرد.» (ص۴) اما در سطور بعدی از این بلای خانمان‌سوز در یک کلمه اینگونه نام می‌برد: «فکلی».

در تعریف فکلی هم معتقد است که نمی‌شود به چند جمله اکتفا کرد و باید علائم فکلی را نوشت تا شناخت آن آسان شود. وقتی هم زبان به گفتن علائم و نشانه‌های فکلی باز می‌کند، آن را موجودی می‌داند که نمی‌تواند غرب را به خوبی بشناسد و بشناساند. این فقدان معرفت او را در جرگه مقلدان تام و تمام غرب قرار می‌دهد. فکلی به زبان فارسی علاقه نداشته و هیچ اهتمامی هم برای درست آموختن آن ندارد و این شاید مهم‌ترین نشانه‌ای باشد که شادمان روی آن بسیار مانور می‌دهد.

یکی دیگر از علائم فکلی در نگاه شادمان، نمایش دادن سواد و آگاهی است که حقیقتاً آنها را ندارد ولی به شدت ژست آن را گرفته و به دیگران فخرش را می‌فروشد.

او البته فکلی را به قشر روشنفکرمآب منحصر نکرده و از طلاب مدعی ولی کم‌عمق هم به عنوان فکلی یاد می‌کند: «فکلی جوجه فقیه یا فقیه‌نمایی خوش‌عبا و قبا، کوتاه‌ریش و کوچک‌عمامه است که چند کلمه فارسی و عربی یاد گرفته و سی‌چهل کتاب از نویسندگان کم‌فکر و پرنویس مصر و شام خوانده و با هزار زحمت دویست‌سیصد اصطلاح و عبارت که ترجمه ناقص اصطلاحات و مطالب علمی و فلسفی فرنگی به زبان عربی است به خاطر سپرده و چند لغت فرنگی ناقص تلفظ را چاشنی کلام خود ساخته است و با گستاخی هرجا با هرکس در هر باب بحث می‌کند، بی‌خبر از حدیث و خبر و غافل از علم و ادب قدیم و جدید. نه از افکار افلاطون آگاه است و نه از عقاید کانت، با این همه فلسفه قدیم و جدید را با یکدیگر می‌سنجد و علم‌فروشی می‌کند.» (ص۱۷)

شادمان از غلبه تمدن فرنگی بر ایران، سخت هراسان است و باور دارد که ایران باید برای تسخیر تمدن فرنگی، روی عقلانیت ویژه خود بایستد. علاوه بر این نگرانی دیگری دارد و آن شناخت سطحی غرب و ظاهربینی نسبت به آن است.

او در نحوه اقتباس خوبی‌های غرب معتقد است: «در خرید متاع علم و فن و هنر، معامله ما با فرنگی آسان است، یعنی کتاب علمی و فنی و مجسمه و تصویر و ماشین را می‌توان با دل آسوده خواند و دید و تماشا کرد و اصول هر یک را بی‌چون و چرا پذیرفت، اما بیشتر انواع کتب و به خصوص تاریخ و سفرنامه و حتی تاریخ علم، به هر زبان فرنگی که باشد، کم‌وبیش به رنگ حسد و کینه و تعصب نژادی و دینی و اروپاپرستی آلوده است و قبول همه مطالب آنها بی‌دقت و تأمل از خامی و ساده‌لوحی است.» (صص۱۰۲-۱۰۱).

در پایان باید پرسید، به راستی بهترین راه مواجهه با غرب چیست؟ غرب‌ستیزی یا غرب‌گزینی یا غرب‌زدگی؟

کتاب‌اندیشه

روایت حماسه حسینی در یک محفل خصوصی

موسی کاظمی

کتابی کوچک و مختصر با ۶۳صفحه که عنوانی تأمل‌برانگیز دارد: خون‌آورد! با محتوایی بسیار عمیق و رهگشا پیرامون قیام امام حسین(ع) که از سوی سه تن از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ معاصر یعنی آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری و مرحوم دکتر شریعتی در یک جلسه تقریباً خصوصی ارائه شده است. آن هم در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی که از یک‌سو اقبال عمومی به مباحث روشنگر و انقلابی شدت گرفته بود و از سوی دیگر ذره‌بین رصدگر ساواک حساسیت مضاعفی یافته بود تا بتواند مشروعیت برباد رفته حکومت شاه را با زور سرنیزه امنیتی جمع‌آوری کند. این جلسه نیز به دلیل اهمیت اشخاص حاضر در آن از توجه ساواک دور نماند،

به طوری که مطابق اسناد به دست آمده جلسه را اینگونه گزارش کرده بودند: با توجه به سوابق افراد فوق‌الذکر سخنرانی آنان مورد توجه طبقه روشنفکر و دانشجو بوده و به نظر می‌رسد با شرکت در این مجالس بهره‌برداری‌های لازم را نیز خواهند نمود، لذا مراقبت از این‌گونه جلسات ضروری می‌باشد.

این جلسه که در تاسوعای سال ۵۵ شمسی صورت گرفت، ابتدا شنونده بیانات استاد سیدعلی خامنه‌ای بود. ایشان در این جلسه به چهار موضوع محوری می‌پردازد:

الف) جایگاه مفهوم امامت به عنوان امتداد نبوت در نظام مفاهیم اسلام. ایشان در این باره معتقدند: مسئله امامت اساساً اگر درست بررسی بشود، یعنی مفهومی به نام امامت در مجموعه یک مکتب دانسته بشود و شناخته بشود، نه فقط قضیه عاشورا و انقلاب حسینی و قیام حسینی بلکه تمام موضع‌گیری‌های ائمه دیگر ما قابل توجیه می‌شود.

ب) جامعه جاهلی و دو طبقه مستکبر و مستضعف. آیت‌الله خامنه‌ای می‌گویند: جامعه جاهلی یعنی آن جامعه‌ای که اختلاف طبقاتی- یعنی وجود طبقه‌ای به نام طبقه مستکبر با آن خصوصیات و وجود طبقه مستضعف با آن خصوصیات- در آن جامعه هست. از جمله خصوصیات چنین جامعه جاهلی آن است که مفهومی به نام انسان یک ارزش محسوب نمی‌شود.

ج) رسالت رسول، بر هم زدن نظم جامعه جاهلی. رهبر معظم انقلاب در این باره معتقدند: نبی در این جامعه ظهور می‌کند، با رسالتی که آن رسالت، رسالت بر هم زدن نظام جاهلی است و استقرار دادن نظام توحیدی، یعنی استقرار دادن برابری برای از بین بردن استضعاف و استکبار و استقرار تکریم انسان. طبعاً چنین رسالتی درگیری پدید می‌آورد و در این درگیری و معارضه پیامبر(ص) باید تدابیری بیندیشید، از جمله آنکه تشکل ولایی یا همان ولایت به معنای همبستگی و پیچیدگی افراد جامعه به یکدیگر را پدید آورده و مراقبت کند. تداوم این نظام توحیدی و این تشکل ولایی نیز توسط امام صورت می‌گیرد.

د) قیام امام حسین(ع) برای حفظ جامعه اسلامی از افتادن به دامان نظام جاهلیت، سپس در اینجا رهبر معظم انقلاب پیرامون هدف قیام امام حسین(ع) بیانی بسیار راهگشا دارند که بخش مهمی از دعواهای پیرامون این مسئله را حل‌وفصل می‌کند. ایشان می‌فرمایند: در پیدا کردن هدف امام حسین(ع) در آن قیام معین و معلومش، غالباً هدف و نتیجه باهم خلط شده، لذاست بحث می‌شود که آیا هدف امام حسین(ع)، حکومت و گرفتن حکومت بود یا نبود؟ در واقع هدف امام حسین(ع) در این قیام نه حکومت بود و نه شهادت بود، هدف این بود که یک فریضه و یک واجب اصولی ادا شود، لذا ایشان معتقدند نهضت امام حسین(ع) یک حلقه‌ای است در سلسله تداوم تاریخی اسلام که اگر چنانچه این حلقه نمی‌بود، محققاً این سلسله ناقص بود،

سپس استاد مرتضی مطهری به تبارشناسی واژه‌های مهم در توضیح قیام امام حسین(ع) می‌پردازد و همین مدخلی می‌شود برای ورود بدیع دکتر شریعتی به بحث مهم «ثار، ثوره و وارث». وی با نگاهی به فلسفه تاریخی که برآمده از معارف شیعی است، موضوع عاشورا را به عمق تاریخ برده و آن را امتداد خون‌ریزی ناحق قابیلیان قلمداد می‌کند که باید با ظهور «منتقم» جبران و جامعه توحیدی ساخته شود.

این کتاب مختصر که می‌توان یک نفس آن را تمام کرد، توسط انتشارات انقلاب اسلامی چاپ و عرضه شده است.

تاریخ‌اندیشی

مصدق، کودتا یا انقلاب ملی؟

مهدی باقری

کتاب «پشت پرده کودتای ۱۳۳۲(۱۹۳۵) در ایران: اوباش، فرصت‌طلبان، ارتشیان، جاسوسان» نوشته علی رهنما و ترجمه فریدون رشیدیان قصد دارد از وقایعی بگوید که در ۲۸مردادماه به اوج خود رسید. این کتاب یک سؤال اساسی و محوری دارد و آن اینکه چه عواملی سبب برکناری مصدق شد؟ آیا آنچه رقم خورد یک کودتا بود یا یک قیام خودجوش ملی؟

در مقدمه کتاب می‌خوانیم:

تاریخ‌نگاری دوره مصدق، چه رسد به واقعه سرنگونی او، به علت نقصان شناخت ما از این دوره، در طفولیت خود به سر می‌برد. رشد این طفل به علت جو سیاسی حاکم پس از برکناری مصدق، متوقف شد. در دوره بعد از ۲۸مرداد سال ۱۳۳۲، موضع رسمی دولت، مصدق را دولت‌مردی تشنه قدرت و عوام‌فریبی معرفی می‌کرد که با سوءاستفاده از احساسات ملی موجه مردم ایران در جهت اهداف سیاسی ضدقانون اساسی، ضدسلطنت و ضددموکراتیک خود حرکت می‌کرد. فاتحان آن جدالی که سرانجامش سرنگونی خشونت‌آمیز مصدق بود، می‌بایست حتی اگر توجیحی برای اعمال خود ارائه نمی‌دهند، دست‌کم آنها را توضیح دهند. این مطالعه با تکیه بر شواهد و مدارک به کاربسته، نهایتاً قصد دارد به این سؤال پاسخ دهد که آیا برکناری مصدق از قدرت، به دست خارجی‌ها طرح و اجرا شد یا اینکه این واقعه یک کودتا، یک انقلاب، یک قیام خودجوش ملی یا چیز دیگری بود؟ با تعریف تاریخچه ۲۸مرداد، همچون تاریخچه هر کشمکش اجتماعی- سیاسی دیگری، به بروز بعضی دلخوری‌ها و برآمدن پاره‌ای از قضاوت‌ها می‌انجامد. کتاب حاضر می‌کوشد خرده‌تاریخ مفصل آن دست از وقایعی را ارائه دهد که در ۲۸مرداد به اوج خود رسیدند. این کتاب نه درباره مصدق است و نه فهرستی است از هدف‌های دولت او و دستاوردها یا شکست‌های این دولت، بلکه بیشتر پژوهشی است درباب سرنگونی مصدق و نیز در خصوص شرایط تحقق این سرنگونی. هم مصدق و هم متحدان و مخالفانش این وقایع را به راه انداختند، با آنها واکنش نشان دادند و با آنها تعامل برقرار کردند، از این رو هر مطالعه‌ای درباره سرنگونی می‌بایست هم به مصدق و طرفدارانش و هم به کسانی که او را سرنگون کردند، بپردازد و موقعیت‌ها و اعمال هردو طرف را تجزیه و تحلیل، ارزیابی و گزارش کند. اثر حاضر تاریخچه‌ای است از وقایع ۲۸مرداد برای کسانی که کنجکاوند بدانند در آن روز چه اتفاقی افتاد و چگونه چنین نتیجه‌ای حاصل شد.